

بعد از آن چهار روز بعد از زفر  
چهار روز بعد آمد آری پنج جهان  
رفتند پنج کبریا که بدستش آید

آمد از نیزه آن شیخ کبریا  
رفت بدین شیخ منصور از زمان  
رفتند پنج کبریا که بدستش آید

گفت ای پسر من خود از چکار  
نوجوانی سر خود بهر خاشاک  
نوجوانی از آن الحق آشکار  
کلیه حق بخوبی در مرد خدا  
راه نوحه عیانه دانسته  
فرب پنج سال بود با ده کوش  
ایمان بودش کاین زمان نشسته  
بعد از آن منصور گفت از برین  
بهر صفتی که نماید آمدن  
که نوانی کرد بنیان بحر  
نوعیدش که این بحر صفا  
گفت بدین موعظه انما الحق امره  
که نوحه ای در زمان نشسته آشکار

از برال تو زدند این خلق را  
گفتند و دیدار حقا از نالک  
گفتند در نشسته چنین در بار دار  
آشکار کرده اینها چرا  
کلیه سرانهمان دانسته  
دایم در راه حق اگر بوش  
بهر عالم کرده بر از خود  
من چه کنم زانکه نو داری خبر  
لا اله الا الله و غایت آمدن  
نوجوانی که سر از خدا  
هر زمانه میراند مو جهما  
حق در حقیقت حق مطلق آمده  
کو بریدم ای در زمان در بار دار

کوه انوار

کز نو فتور بخانمدم بده  
بسی گفت آنچه تو گفته هم رواست  
چند دهم فتور ز چهل و از کمان  
گفت منصور من بگو از گفت ما  
گفتند و واجب آمد این زمان  
بعد از آن آمد بر او پنج کبریا  
خلق عالم جمله بدین اولند  
بسی گفت ای پسر من تو گفت  
در طریق اهل طهارت نشسته  
عالمی آمدن فتوح بر دل نشسته  
بعد از آن شیخ آوردیدند او را در  
جمله شیخان هم حاضر شدند  
عالمی حاضر شدند در جماعت  
بسی عجیب روزی بر آن روز از کبریا  
در میان حلاج ایستاده بیا

منه هم ای در زمان بر من  
من همه دهم کز ذات تو خواست  
من عیان دیدم خدا را ای در زمان  
کاین چنین گفتند آن مرد خدا  
در شیعت زود باشند عالمی  
آن کبریا کرد برین آن مرد منیر  
تا که فتور را از او هم بستند  
قتل بر من گشته این را حق در  
لیک در باطن خدا دانند که چیت  
بسی طلبید در راه آله نشسته  
به آنچه خلق عالم به شما  
سالکان تو ناظران ناظر شدند  
عالمی بسیار بعد از مردمان  
روزی سخن بود که سر بر  
بسی از آن در میان بدین